

Tingi and the cows

 Ingrid Schechter

 Ingrid Schechter

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

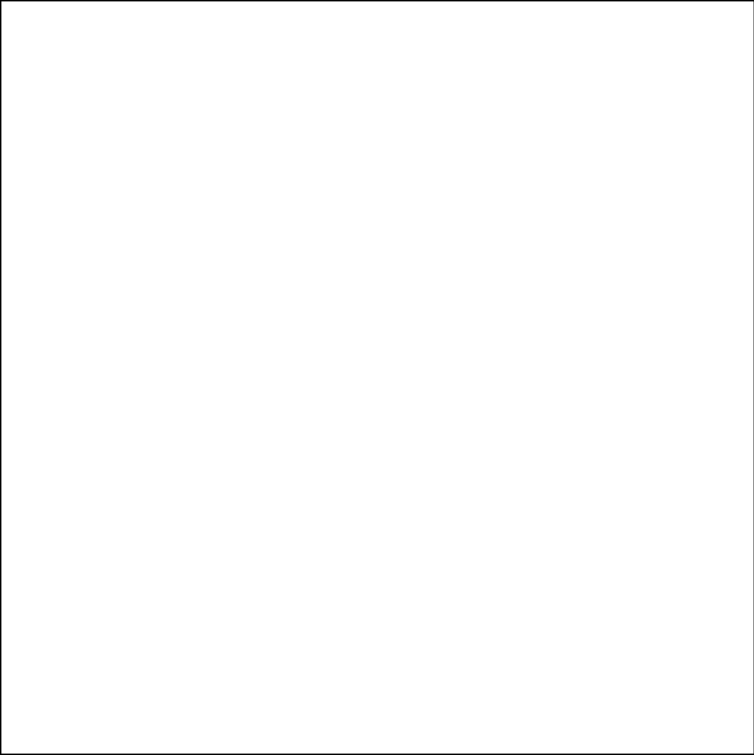
 2

 درى `prs` / English `en`

تینگى ڊ ڊر بزرگ خود زنده گى مى گرد.

...

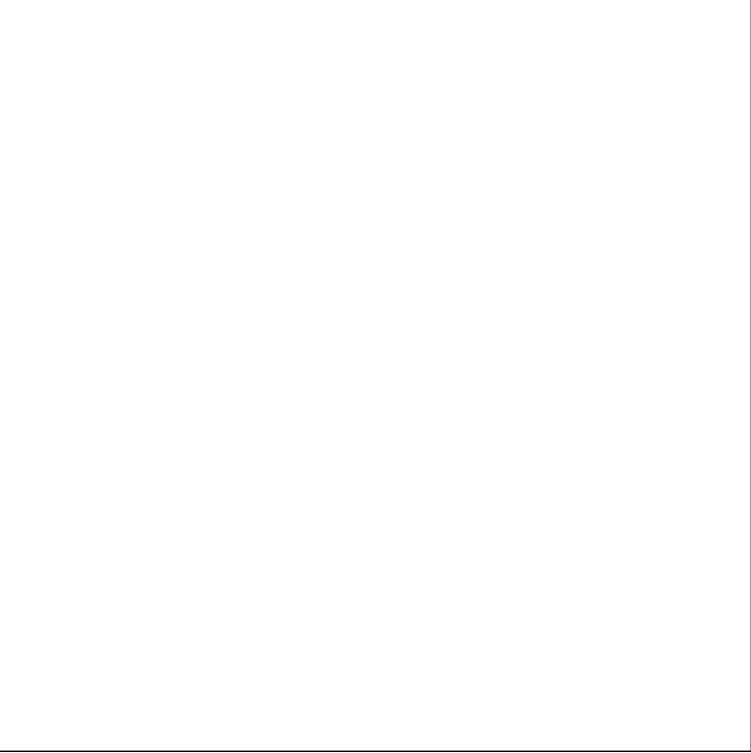
Tingi lived with his grandmother.



او هَدَتْ دَاشَتْ كِه بِهَدَرِبُزُرْگِ اَز گَوِه مُرَاقِبَتِ كُنْد.

...

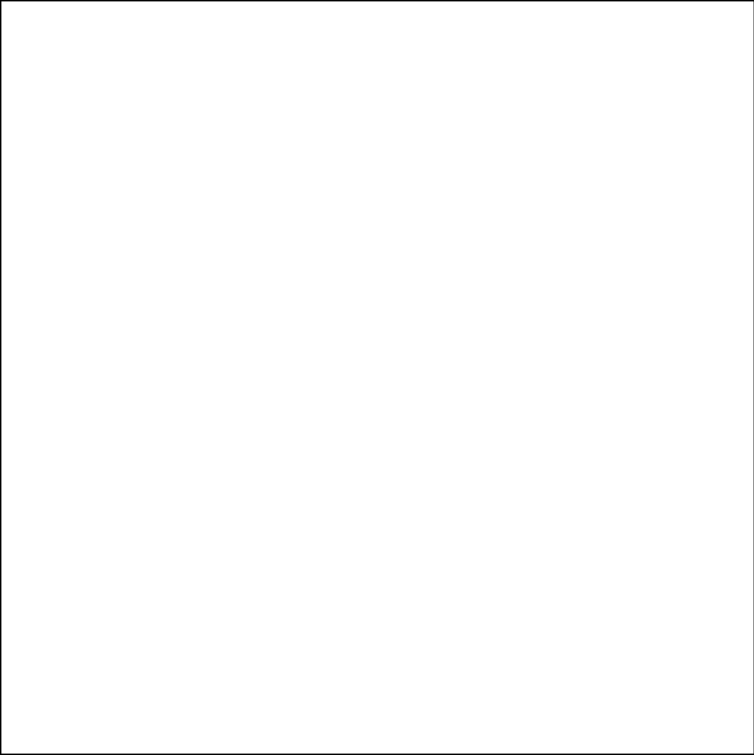
He used to look after the cows with her.



پک روز سَرِیْزِه آمَدَنَد.

...

One day the soldiers came.



آن هگوه را ب خودتَن بُردند.

...

They took the cows away.

تینگى وَهَدَرُبُزُرْگَ فَرَارَ كَرَدَنَدَ وَ پِنهَن شُدَنَد.

...

Tingi and his grandmother ran away and hid.

آن ه دريك جنگل ۛ شب مخفي شدند.

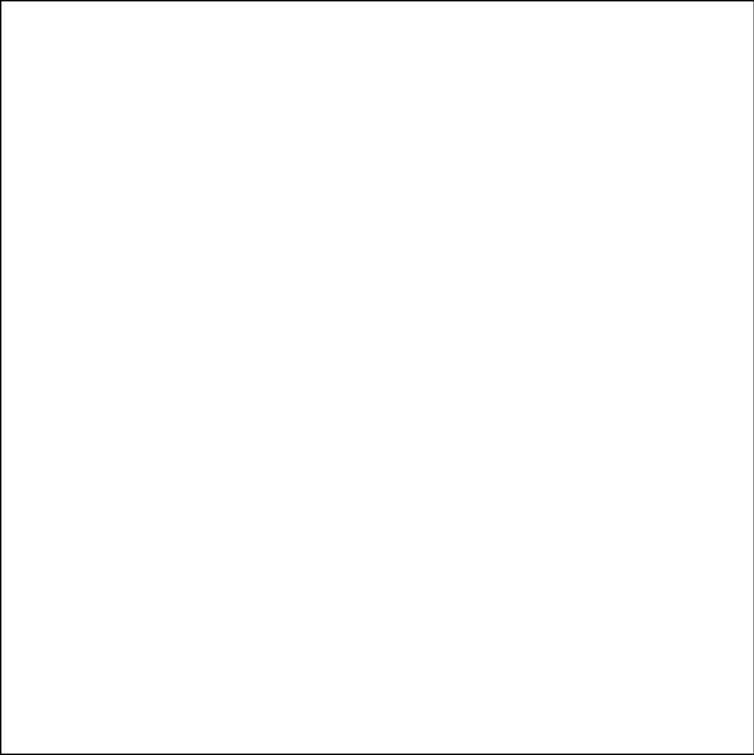
...

They hid in the bush until night.

سَرِيژَه دَوْبِرَه بَرگَشْتَنَد.

...

Then the soldiers came back.



هَدْرِبُزْرَگ، تِیْنِگِی رَا زِیْر بَرِگْ ه پَنَهِن گَرْد.

...

Grandmother hid Tingi under the leaves.

یکی از سربازهای پیش را دُرُست روی تینگی گذاشت، ولی او سکوت
هند.

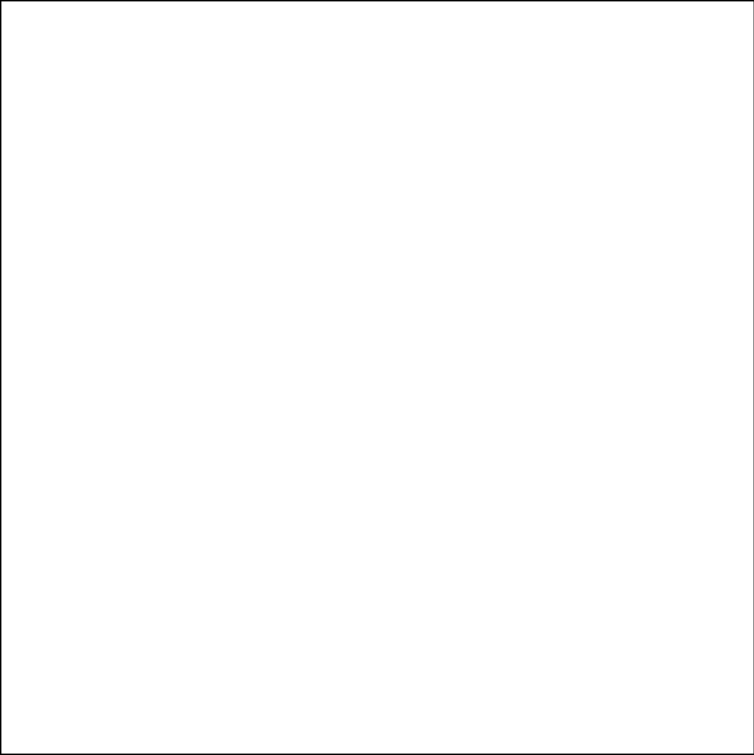
...

One of the soldiers put his foot right on him,
but he kept quiet.

وَقْتِي كِه هَمه چيز آرام شُد، تينگي وَهَدَر بۇرگ بِيرون اَمَدَنَد.

...

When it was safe, Tingi and his grandmother came out.



آن ه خِیلى آرام به خِنه رَفْتَنَد.

...

They crept home very quietly.

